

درس سیصد و پنجاه و هشتم: صوت ۳۷۹

بررسی ماحصل کلام مرحوم آخوند در دوران امر

بین متباینین و بیان اشکالات وارد بر آن (1)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض شد که در دوران امر بین متباینین مرحوم آخوند قائل به افتراق در تمامیت علت تام و تأثیر و تنجز احتیاط و عدم تمامیت آن علت به نحو مقتضی شده‌اند و فرموده‌اند که اگر علت تامه در بعث و زجر هم به مرتبه فعلیت برسد یعنی مرتبه ارادت و مرتبه کراهت در نفس نبوی و یا ولوی تحقق فعلی پیدا کند این به معنای لزوم احتیاط در اطراف علم اجمالی خواهد بود و اگر این مرتبه فعلیت تحقق پیدا نکند بلکه اقتضای برای تنجز و اقتضای برای فعلیت وجود داشته باشد در اینجا مانحن فیه مشمول جریان قواعد شک و براءت خواهد شد زیرا در صورت اولی نفس تحقق ارادت و کراهت در بعث و زجر مقتضی تنجز و رفع مورد از موارد شک است و چنانچه ادله براءت بخواهد شامل مانحن فیه بشود آن ادله براءت اقتضای عدم تنجز را خواهد کرد و **هذا جمیع بین المتناقضین**. بنابراین اطراف علم اجمالی در صورت تحقق اراده و کراهت در نفس نبوی یا ولوی موجب احتیاط در اطراف علم اجمالی است این ماحصل کلام مرحوم آخوند است.^۱

اشکالات وارده بر کلام مرحوم آخوند در دوران امر بین متباینین

اشکالاتی که بر این مسئله شده اول این است که خود مرحوم آخوند در بحث قطع قائل به عدم افتراق در مورد اقتضاء و علیت تامه بودند به این بیان که فرقی بین علیت تامه و بین اقتضاء در اطراف علم اجمالی نیست، زیرا اطراف علم اجمالی **بنفسه** مورد برای تعلق تکلیف نیستند بلکه مورد تکلیف عبارت از یک امر مبهم است که آن امر مبهم بین اطراف علم اجمالی دائر است؛ یعنی وقتی که تکلیف اجتناب از إناء نجس تعلق می‌گیرد آن تکلیف یک وقتی به إناء خاص تعلق می‌گیرد خب مورد تکلیف مشخص است و فرد مشخص و مصداق خارجی است **هذا الإناء متنجس یجب الاجتناب عنه** یک وقت تکلیف در اطراف علم اجمالی به إناء خاص تعلق نمی‌گیرد و مشخص نیست کدام یک از دو إناء است؟ تکلیف در اطراف علم اجمالی تعلق به إناء مردد و مبهم می‌گیرد، به طبیعت متنجس تعلق می‌گیرد نه به مصداق خارجی که مشخص نیست کدام است. وقتی شما بدانید یک إنائی متنجس هست نفس علم شما تکلیف را هدایت به یک شیء خاص می‌کند وقتی می‌بینیم این إناء متنجس هست با چشممان داریم می‌بینیم این إناء الآن متنجس شده و قطره خونی در آن افتاده است، خب نفس علم تکلیف را متوجه این إناء می‌کند و دیگر در اینجا اشکالی نیست. ولی یک وقتی نمی‌دانیم؛ می‌دانیم یک خونی افتاد و دوتا إناء هم داریم و هرچه هم زمین را نگاه می‌کنیم می‌بینیم روی زمین

^۱ . کفایة الأصول، ص ۳۵۸.

اثری از خون نیست یا باید این خون در هوا دخان شده باشد که نمی‌شود! یا باید در أحد الإنائین افتاده باشد بالأخره این هم دیگر خارج از این نمی‌شود باشد! خب الآن این عدم علم ما شرطی است، عدم تحقق شرطی از شرائط تنجس تکلیف است. یعنی وقتی که انسان مکلف علم به تکلیف پیدا کند به انضمام سایر شرایط که عبارت از بلوغ، عقل، کمال و اینها است تکلیف پیدا می‌کند. ولی وقتی که این علم به اصل وجود نجاست هست ولی نسبت به تیقّن بأحدهما در اینجا این علم حاصل نشده است - أحدهما معین ها! - و تیقّن به أحدهمای غیر معین هست خب در اینجا تکلیف به امر مبهم تعلق گرفته است نه به امر مشخص خارجی! مشخص خارجی که متیقّن نیست و وقتی که متیقّن نشد شما از کجا فعلیت تکلیف را به **كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا** تسری می‌دهید؟! این فعلیت تکلیف از کجا به **كُلِّ وَاحِدٍ** تسری پیدا کرده است؟! فعلیت به این مناسبت **يَجِبُ عَلَيْكَ** الاجتناب **عن هذا الإناء المشخص** و **أَتَى لَكُمْ بِإثبات هذا** و بعد **يَجِبُ عَلَيْكَ الاجتناب من هذا الإناء المشخص** به چه دلیل در اینجا **عليكم الاجتناب من هذا الإناء المشخص** است؟! چرا؟! چرا در اینجا این طور به این کیفیت است؟!

سروکار ادله برائت با مصادیق خارجی

مرحوم آخوند در آنجا می‌فرمایند که حتی در صورتی که علیت تامّه باشد در آنجا مورد خارج از جریان ادله برائت نیست، چرا خارج از جریان ادله برائت نیست؟ به جهت اینکه ادله برائت در اینجا مانعی برای جریانشان وجود ندارد. ادله برائت نسبت به اصل تعلق تکلیف که کاری ندارند، تکلیف در اینجا متعلق به إناء متنجس شده است و ادله برائت به او کاری ندارد چون ادله برائت به مصادق خارجی کار دارد. نه به صرف تکلیف مبهم و تکلیف متیقّن. ادله برائت می‌گوید که آقا جان این شیء خارجی که الآن در دست هست مشکوک التنجس است یا معلوم التنجس، این فقط به شیء خارجی کار دارد. حالا آیا تکلیف در عالم واقع به امر مبهم تعلق گرفته است یا نگرفته است؟ ما به آن کار نداریم! اصلاً تعلق گرفته باشد به ما چه مربوط است؟! تکلیف تعلق به یک امر متنجس گرفته باشد، بگیرد. من می‌خواهم بگویم که این إناء خارجی و این موضوع خارجی متیقّن التکلیف است یا مشکوک؟! مشکوک است. الآن این موضوع متنجس است؟ نمی‌دانیم. بله، أحدهما **إِمَّا هَذَا** یا **إِمَّا هَذَا** متنجس است و ادله برائت به أحدهما تعلق نمی‌گیرد چون أحدهما مشکوک است و باید به آن جریان برائت جاری کرد تا معارضه بشود با اینکه تکلیف تعلق به أحدهما گرفته و أحدهما متیقّن النجاسه هست و أحدهما مشکوک النجاسه هست و متیقّن الطهاره هست و چون مورد از باب أحدهمای مبهمه از موارد مشکوک می‌شود بنابراین جریان ادله برائت است! نه خیر، اگر این طور باشد ادله برائت با دلیل متیقّن تکلیف تعارض می‌کند، چون تکلیف تعلق به أحدهمای متیقّن گرفته است ادله برائت دیگر نمی‌تواند با این تعارض بکند چون ادله برائت به مورد شک کار دارد و الآن مقابل ادله برائت، تکلیف هست و وقتی تکلیف

باشد دیگر جا برای ادله براءت نیست.

اصلاً از این نقطه نظر نوبت به ادله براءت نخواهد رسید چون ادله براءت در مقابل خودشان یک دلیل دارند و دلیل تکلیفی است که به احدهمای متیقن تعلق گرفته است. اما آنچه که می تواند در مقابل ادله براءت قد علم کند عبارت از این است که ادله براءت به موضوع خارجی برمی گردد. نفس این موضوع خارجی، **نفس هذا الموضوع** آیا این متیقن النجاسه است یا نه؟! نه، وقتی متیقن النجاسه نشد مشکوک النجاسه می شود و وقتی مشکوک النجاسه شد مشمول ادله براءت است؛ **«كُلُّ شَيْءٍ لَكَ طَاهِرٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَذِرٌ»** بسیار خوب این در آنجا می آید حاکم می شود، آن وقت حالا سراغ این می آییم در این هم همین طور نفس این شیء و امر خارجی و نفس این موضوع مشکوک النجاسه است و وقتی که مشکوک النجاسه بود ادله طهارت نسبت به این شامل می شود.

مرحوم آخوند در آنجا گفته اند که حتی در صورت تمامیت علت باز در اینجا در دوران امر در اطراف علم اجمالی در اینجا ما قائل به عدم وجوب اجتناب از کلیهما هستیم.^۱ بعد از این جریان مرحوم آخوند یک حاشیه ای دارند؛ ایشان در همان جا این طور می فرمایند که گرچه در آنجا به آن مسئله معتقد شدیم ولی در دوران امر در اطراف علم اجمالی و در وجوب احتیاط در اطراف علم اجمالی می توانیم این مطلب را بگوییم که خود جریان براءت در اطراف علم اجمالی باهم تعارض و تصادم می کنند؛ خودشان باهم تعارض می کنند؛ به این معنا که جریان ادله براءت همان طوری که عرض شد عبارت از موضوع مشکوک است و وقتی که ادله براءت می خواهد نسبت به اطراف علم اجمالی جاری بشود نگاه به این ظرف می کند این ظرف آیا متیقن النجاسه هست یا نه؟ بله، بنابراین ادله براءت می آید می گوید که این ظرف به خصوص طاهر است. وقتی که حکم به طهارت و تناول این ظرف شد بنابراین نسبت به طرف مقابل دیگر حکم به طهارت نمی شود زیرا **حکم الأمثال فی ما یجوز و فی ما لا یجوز واحد**؛ وقتی که حکم به طهارت در این ظرف شد ادله براءت نسبت به مورد دیگر هم باید حکم به طهارت بکند. ادله براءت که مورد خاص را شامل نمی شود! این ظرف از نقطه نظر اتصاف مثل آن ظرف دیگر است پس باید حکم به طهارت در این مورد بکند و این حکم در مورد دیگر با آن تکلیف به تیقن باحدهما معارضه پیدا می کند.

پس ادله طهارت می آید حکم به طهارت کلاً الإنائین می کند در حالی که ما حکم نجاست أحد الإنائین را داشتیم طهارة کلاً الإنائین با نجاست أحد الإنائین باهم تعارض می کنند. این طور نیست که فرض کنید ادله براءت بیاید نسبت به این حکم طهارت جاری بکند و بعد یک ساعت دیگر بیاید نسبت به آن حکم طهارت

۱. المقنع، ج ۱، ص ۱۵؛ وسائل الشیعة، ج ۳، أبواب النجاسات و الأوانی و الجلود، باب ۳۷، ص ۴۶۷، ح ۴؛ جواهر الکلام، ج ۱، ص ۳۰۵، با قدری اختلاف.

جاری بکند! اول این را از دایره علم اجمالی بیرون ببرد، بعد از یک ساعت دیگر بگوید که حالا ببینیم تکلیف این چه می شود؟ می گوید که این هم مشکوک النجاسه است و وقتی که مشکوک النجاسه شد حکم به طهارت می شود! نه این طور نیست بلکه در نفس وقتی که دارد حکم به طهارت این می کند در همان وقت دارد حکم به طهارت آن می کند. چرا؟ چون تکلیف زمان بر نمی دارد و زمانی نیست وقتی که جریان ادله مشکوک را می خواهید جاری بکنید در نفس الوقت به هردو إناء تعلق می گیرد. پس در نفس الوقت ادله براءت حکم می کند به **طهارة الإنائین کلیهما** و در نفس الوقت تکلیف متیقن حکم **بنجاسة أحد الإنائین** می کند و این دو باهم **یتعارضان!** اینجا می گویند که تعارض ادله براءت باهم، یعنی خودشان باهم متعارض هستند و اگر این بخواهد در این جاری بشود در دیگری نمی تواند جاری بشود. مرحوم آخوند از این نظر گفتند که ممکن است نسبت به اینجا ایراد وارد بشود؛ نسبت به علیت تامه در اینجا اعتراض وارد بشود.

وقتی که شما در آنجا این مطلب را در مورد اقتضاء و عدم اقتضا می فرمایید چطور در اینجا می فرمایید که اگر چنانچه ارادت و کراهت در نفس نبوی یا ولوی به مرتبه فعلیت برسد، وجوب اجتناب از اطراف علم اجمالی لازم است و اگر ارادت و کراهت در نفس نبوی و ولوی به فعلیت نرسد این را مقام اقتضاء می گویند و وجوب اجتناب در اینجا لازم نیست. چطور این حرف را می زنید؟! این یک اشکالی که در اینجا نسبت به این قضیه شده است.

اشکال بر مرحوم آخوند در فرق بین علیت تامه و اقتضاء

اشکال دیگری که بر مرحوم آخوند وارد شده و ایراد گرفتند این است که در فرق بین علیت تامه و اقتضاء آنچه که فرق است به اطراف جریان ادله براءت بر نمی گردد بلکه این مسئله به خود دلیل ملزم تکلیف برمی گردد و الا در جریان ادله براءت به این کاری ندارد. وقتی که علت، علت تامه باشد خود ادله براءت با آن دلیل در تعارض هستند یعنی **بنفسه**، دلیل قائل به وجوب اجتناب از این مورد خاص است یا اینکه وجوب اجتناب از این مورد خاصه است، وجوب اجتناب از آن است اما در مرتبه اقتضا خود این جریان ادله براءت با آن دلیل کار ندارد.

در جریان ادله براءت اجراء آن ادله براءت باهم تعارض می کنند و اصلاً کاری به دلیل نداریم. خود مرتبه **صدق العادل** وقتی که علیت تامه باشد با جریان ادله براءت باهم معارضه می کنند. وقتی که زراه بگوید که فرض کنید در مورد این کفاره عتق رقبه باید داد خب وجوب **صدق العادل** در اینجا با جریان ادله براءت معارضه می کند و ادله براءت را کنار می زند. ابی بصیر هم از آن طرف می گوید: اطعام ستین مسکیناً خود **صدق العادل** می آید با ادله براءت در اینجا تعارض می کند یعنی نفس **صدق العادل** زراه با **صدق العادل** ابی بصیر مستقیماً با ادله براءت باهم تعارض می کنند؛ خودشان مستقیماً تعارض می کنند.

اما در مورد مانحن فیه که مقام، مقام اقتضاء است نه مقام بعث و زجر فعلی و ما می دانیم أحدهما است یعنی آن مقام اراده و بعث به یکی تعلق گرفته است مانند مقام اقتضاء نسبت به این مانحن فیه که می دانیم اراده و بعث به یکی تعلق گرفته است نه به هر دو؛ بعث در أحد الإنائین بعث تحصیلی نیست که **هذا و هذا** باشد بلکه **إما هذا و إما هذا**، آن را می دانیم و آن غیر از اولی است که مقام مقام بعث فعلی یا زجر فعلی باشد، در آنجا نفس روایت راوی از امام منجز است. زراره وقتی می آید نقل می کند ادله **صَدَقَ الْعَادِلُ** می آیند در اینجا حکم به تمامیت می کنند و کاری به بقیه نداریم که در مقابلش روایت هست یا نیست. او وقتی می گوید که **سَمِعْتُ مِنَ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَكَذَا، يَجِبُ الْأَخْذُ بِهِ**، تمام شد. آن یکی هم می آید می گوید: **سَمِعْتُ مِنَ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَكَذَا، يَجِبُ الْأَخْذُ بِهِ**. اما در اینجا نمی آیند بگویند که **يَجِبُ الْأَخْذُ بِهِذَا الْإِنَائِينَ**، یک حکم است و آن یک حکم مردد بین هردو است یعنی در اینجا یا به **هذا الإناء** تکلیف بعثی یا زجری تعلق گرفته یا به إنا دیگر، اینجا را مقام اقتضاء می گویند و آنجا را مقام علیت تامه می گویند.

در مقام اقتضاء خود ادله برائت باهم تعارض می کنند یعنی اجرای ادله برائت در این منافی با اجرای ادله برائت در دیگری می شود اما خودشان با دلیل معارضه نمی کنند یعنی قضیه در علیت تامه قوی تر است و فقط فرقی این است. اما اینکه بالأخره در هردو مورد چه علت علیت تامه باشد یا به نحو اقتضاء باشد در اینکه جریان ادله برائت در آنجا ممنوع هست در آنجا حرفی نیست. پس نمی توانید در اینجا تفکیک قائل بشوید که اگر مورد در دوران اطراف علم اجمالی و در جریان اطراف علم اجمالی از زمره علیت تامه باشد ادله تام هستند و جریان ادله برائت در اینجا وارد نیست و اگر به نحو اقتضاء باشد وارد است. این اشکال دوم بود.

اشکال سوم این است که بر فرض بدانیم که مورد از باب علیت تامه است که اگر مورد از باب علیت تامه باشد در اینجا این جریان ادله برائت نیست و خود آن ادله خودش وارد است و اگر مورد از باب اقتضاء باشد ادله برائت جاری است. خب ما که علم غیب نداریم بفهمیم! از کجا بفهمیم مورد ما از مورد علیت تامه است؟! یعنی بعث و زجر فعلی تحقق پیدا کرده است یا نه؟! این را نمی توانیم بفهمیم و این فقط در مقام یک تئوری است که شما در اینجا مطرح کردید و این مثالی را که من زدم این مثال را مرحوم آخوند نمی زند. من این مثال را به عنوان حمایت از مرحوم آخوند زدم و مرحوم آخوند در اینجا مثالی ارائه نمی دهد و در واقع اینجا فقط مرحوم آخوند آمده در مقام فرض یک فرضیه مسئله را مطرح کرده که اگر مورد ما در جریان اطراف علم اجمالی از باب علیت تامه است برائت جاری نیست و اگر از باب اقتضاء است که هنوز به مرتبه فعلیت نرسیده خب این در اینجا وارد [است] ما از کجا بفهمیم!؟

مگر خودتان نمی گوید: علم اجمالی؟! شما که دارید می گوید: علم اجمالی و دارید این را به عنوان علم می آورید، چطور در اینجا آمدید اقتضاء و علیت درست کردید؟! اگر این مورد از نقطه نظر علیت به مرتبه

تمامیت نرسیده پس شما این علم را از کجا برداشتید آورید؟! از کجا برداشتید آوردید؟! اگر می‌گویید که علم اجمالی، یعنی دلیل تام است. خودتان دارید می‌گویید: «علم»، چطور علم اجمالی دوتا شد؟! یک علم شد به‌نحو علت تامه و یک علم شد به‌نحو اقتضاء. در علت تامه ادله برائت جاری نیست و اگر علم اجمالی مقتضی باشد ادله برائت جاری است. در چه صورت علم اجمالی تحقق پیدا می‌کند؟! اگر شما یقین به تمامیت دلیل نداشته باشید می‌توانید بگویید که من علم اجمالی دارم؟! اگر شما شک به دلیل دارید، علم اجمالی ندارید. اگر شما ظن به دلالت دلیل دارید باز علم اجمالی ندارید. چه وقتی علم اجمالی دارید؟ اگر شما علم به تکلیف دارید متنها تکلیف از دست شما دور است باز هم در آنجا علمی وجود ندارد. بله، بنده یقین دارم شراب حرام است خب در این اتاق که شراب نیست! بنده یقین دارم بر اینکه من باب‌مثال فلان چیز در آن طرف دنیا نجس است خب به من چه مربوط است؟! آن طرف دنیا به این طرف دنیا چه مربوط است؟!

شرط فعلیت و وجود علم اجمالی

علم اجمالی همیشه در آن مواردی است که شخص مکلف مبتلا به، به آن مورد خارجی باشد. آن مورد خارجی را علم اجمالی می‌گویند. مثلاً اینان هستند یکی شراب است و یکی ماء است یا ثوبین هستند که یکی متنجس است و یکی نجس نیست و مکلف می‌خواهد نماز بخواند. رغیفین هستند که یکی از اینها سرقتی است و دیگری سرقتی نیست. در این موارد علم اجمالی می‌گویند. بسیار خب پس علم اجمالی در صورتی هست که شما یقین به تکلیف داشته باشد. متنها در تعلق تکلیف به این دو موضوع شک دارید که آیا تکلیف تعلق به این موضوع گرفته یا تکلیف به این موضوع تعلق گرفته است؟! اما در اصل تکلیف شک ندارید، اگر شک داشته باشید دیگر علم اجمالی ندارید. پس شما چطور می‌گویید که علم اجمالی اگر به‌نحو مقتضی باشد؟!

توجیه کلام مرحوم آخوند در دوران امر بین متباینین

در اینجا می‌توانیم از جانب مرحوم آخوند یک جوابی بدهیم و بگوییم که شاید منظور مرحوم آخوند این است که در مورد علم اجمالی که به‌نحو علت است دو دلیل مستقل هر کدام باینفراده خودش موجب تنجز است لولا دلیل دیگر؛ یعنی زراره وقتی می‌گوید که در کفاره رمضان عتق رقبه است خود اقتضای **صَدَقَ الْعَادِلُ** ایجاب برای قبول خبر زراره را می‌کند. ابی‌بصیر از آن طرف می‌گوید که در کفاره صوم رمضان اطعام ستین مسکین است نفس این **صَدَقَ الْعَادِلُ** اقتضاء اخذ کلام ابی‌بصیر را می‌کند و به حرف زراره کاری ندارد. می‌گوید که زراره اشتباه کرده به من چه مربوط است؟! بنده از امام صادق علیه‌السلام اطعام ستین مسکیناً را شنیدم. هردو هم موثق لذا **يَجِبُ الْأَخْذُ بِهِمَا**؛ باید جمع کرد چون نافی همدیگر نیستند بلکه مثبتین هستند بله، اگر نافی هم باشند دوران امر بین محذورین باشد آن یک مطلب دیگر است ولی اینها نافی هم نیستند لذا باید جمع کرد. یا فرض کنید در قصر و اتمام هم باید قصر خواند هم باید اتمام خواند چون نافی همدیگر نیستند. اینها غیر از

وجوب و عدم هستند غیر از ایجاد و عدم هستند، آن فرق می کند.

شاید منظور آخوند این باشد که اراده و بعث در علم اجمالی به نحو علیت به هردو تعلق گرفته است اما در مورد إنائین مشتبهین آیا شما می دانید که اراده و بعث به هر کدام از اینها تحقق پیدا کرده است؟ این طور که نیست. الآن زجر فعلی به کدام یک از این دو تاست؟! آیا می دانید در نفس امام زجر فعلی **بِهَذَا الْإِنَاء** است؟! نمی دانید، آیا می دانید زجر فعلی به این إناء است؟! نمی دانید. لذا مورد فرق می کند و اینجا جریان ادله برائت است و در مورد آن تعارض - حالا تعارض بگوییم یا جریان روایات و قرائن - در آنجا مسئله مسئله فعلیت است. گرچه ممکن است نسبت به همین عقیده و مسئله هم ما ایراد و اشکال داشته باشیم که إن شاء الله برای جلسه بعد باشد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد